

## بسم الله الرحمن الرحيم

شعر شیخ محمود شبستری درباره عطار :

مرا از شاعری خود عار ناید که تا صد قرن چون عطار ناید

اگرچه زین نمط صد عالم اسرار بود یک شمه از دکان عطار

در منطق الطیر هدف رفع موانع است مثل سالک در ماه رمضان مانند ورود حضرت موسی در وادی طوی است، یعنی از تعلقات رها شدن (فاخلع نعلیک) در دنیا و آخرت قلب باید مشغول مولانا شود. کسانی که همراه هدهد به زیارت سیمرغ می روند خواستار دنیا و آخرت نیستند و آنهایی که در پی بهشت بودند در وسط را بریدند. در حضور حق متعال بودن و بهشت را خواستند نهایت بی ادبی است. معنی دیگر فاخلع نعلک "تن" و "من" است و باید از خود برید که اولین مرحله سیر و سلوک است، نعل "تن" انسان را درگیر خود می کند به ظاهر خود رسیدن و توجه به تن و بدن، "من" نعل دوم است. هدهد که استاد دیده است برای مرغان دیگر از سیمرغ تعریف می کند و همه را مشتاق می کند همه راه می افتند و می خواهند به قله قاف برسند کوهها صحراها را باید طی کنند. وقتی مقامات طیور طی شد و رذایل از بین رفت تازه باید هفت شهر عشق را طی کرد (طلب، عشق، استغنا، توحید، حیرت، فقر، فنا). اگر منطق الطیر را می خواهیم درک کنیم و مقامات طیور را پشت سر بگذاریم باید خودمان را از حجاب تن و اسارت در توقف من رها کنیم و اگر حقیقت توحید را این چنین بیابیم نسبت خود با محبوب خود را متوجه میشویم مرغان از هدهد می پرسند نسبت ما با سیمرغ چیست؟ و چرا باید دنبال سیمرغ برویم؟ اگر با سیمرغ نسبتی داشتیم، رغبت داشتیم تا دنبال سیمرغ برویم. خود در جواب می گوید: گربدانستی که زندگی کیستی فارغی گر مردی گر زیستی

اگر نسبت خود را با حق تعالی بدانیم که سایه و صاحب سایه هستیم تمام

تلاش را می‌کنیم تا به حقیقت حق تعالی برسیم؛ ما به او محتاجیم و او به ما مشتاق.

آفرین به پروردگار جان آفرین که خاک را جان داده و ایمان و معرفت بخشیده و عرش را بر علم قرار داده. هدهد که مظهر اسم هادی است باید در جان ما ظهور کند، هدهد خودش به مرحله هادی رسیده اهل سیر و سلوک بوده و سفر کرده و منازل طی نموده. مهمترین ویژگی هدهد این بود که با حضرت سلیمان همنشین بود یعنی استاد دیده بود (طی این مرحله بی همرهی خضر مکن) برای رسیدن به بلندای آسمان باید با سلیمان هم مسیر شد، بدون نفَس مردان خدا نمی‌توان به جایی رسید. موسیقی خلقت را بشناسیم و از فرعون بهیمی جان خود فاصله بگیریم شوق به دیدار را در خود و در دیگران ایجاد کنیم.

مانع اول: عشق چیزی کان زوال آرد پدید کاملان را آن ملال آرد پدید

حکایت عذر آوردن بلبل: اولین مانع راه سیر و سلوک که عطار در این حکایت به آن اشاره کرده این است که سالک گرفتار ظواهر می‌شود. بلبل عیبش این است که اسیر زیبایی گل شده است و گل فنا پذیر است، چیزی که زوال پذیر است قابل عشق ورزیدن نیست. حضرت ابراهیم اولین کاری که برای مردم انجام داد برهان محبت را برای آنها روشن کرد که شامل دو رکن است؛ رکن اول خداوند باید اله باشد دنبال خدایی هستم که عاشقش شوم و الهه جان من باشد رکن دوم آن که فناپذیر است لایق عشق ورزیدن نیست. لیلی تب شدیدی کرده بود و مجنون هنوز در بیابان گردی و فراغ بود لیلی در بستر بیماری به مادرش وصیت می‌کند تا به مجنون بگوید: ای مجنون اگر خواستی عاشق شوی عاشق کسی باش که با تب کردن فناپذیر نباشد. عشق زلیخا به حضرت یوسف یک عشق مجازی بود و چرا عاقبت بخیر شد چون از عشق مجازی به عشق واقعی رسید و حالت ملائکه عالین را درک کرد. اگر همه موجودات را تجلی خداوند ببینی عشق به همه موجودات حقیقی است ولی اگر چنین دیدی نباشد عشق به هر موجودی شرک

است حتی عشق به فرزند همسر و دیگران

جواب هدهد: گل در تو نمی خندد بلکه به تو می خندد، گل فنا پذیر است و لایق  
دل بستن نیست

مانع دوم: هدهدش گفت ای ز دولت بی نشان

مرد نبود هر که نبود جان فشان

حکایت عذر آوردن طوطی: در دیوان حافظ طوطی نماد پرنده ای که نقش  
انسان کامل را دارد و در مثنوی نقش نی را دارد، طوطی حرف از خودش نمی زند و  
حرفی که به او یاد دادند می گوید

بارها گفته ام و بار دگر میگویم که من دلشده این ره نه ز خود می پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

در مثنوی معنوی مولوی طوطی به عنوان پرنده خوش سخن بیان شده و او را  
در قفس به خاطر خوش سخن بودن نگه میدارند اینکه انسان مومن حاجتش دیر  
برآورده می شود نیز به همین دلیل است نه از روی حقارت و اینکه گناهکار است.  
نگاه عطار به طوطی کاملاً متفاوت است. لباس طوطی سبز است و به عنوان  
خضر پرندگان و دنبال آب حیات می گردد نه آب حیاتی که قرآن می فرماید بلکه  
تمنیات نفسانی انسان برای زندگی دنیا آب حیاتی که بخوریم و نمیریم

جواب هدهد: عدم درک درست از مرگ و مرگ را فانی شدن میدانند. ملک الموت  
را موجودی می داند که همه چیز را از او می گیرد، کسانی که بر این باورند مرگ را  
ملاقات با حضرت سیمرغ نمی دانند. کسی که می خواهد اهل سیر و سلوک باشد  
باید جان فشان باشد نه جان دوست، آب حیات با جان دوستی با هم سازگار  
نیستند (هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق). برای اینکه مرگ برای ما زیبا  
شود: موتوا قبل ان تموتوا. مرگ یک تولد است و فانی شدن نیست

مانع سوم: حضرت حق است دریایی عظیم قطره ای خرد است جنات نعیم  
حکایت عذر آوردن طاووس: طاووس مرغی بهشتی است که به واسطه همکاری  
با ابلیس که در جلد مار فرو رفته بود او را از بهشت بیرون کردند و دوباره تمنای  
بهشت رفتن را دارد، طاووس خودش را جبریل مرغان می‌داند که مقام بهشت را از  
دست داده و میخواهد بوستان و گلستان بهشت را به دست آورد مانند حضرت  
آدم(البته استاد به داستان طاووس و حضرت آدم نقد وارد کرده است و عطار با  
دید مثبتی به حضرت آدم نگاه نکرده) حضرت آدم دنبال بهشت نبود بنابراین آن را  
رها کرد تا به مقام خلیفه الهی برسد.

آدم نه به گندم جنان راغب بود شوق دگرش بر دل و جان غالب بود می  
خواست که از بهشت آید به نجف مقصود علی بن ابیطالب بود  
شجره منعیه علم اهل بیت و خود اهل بیت بودند، حکایت طاووس حک  
ایت حضرت آدم علیه السلام نیست بلکه حکایت بعضی از بنی آدم است ،  
حضرت آدم نمی خواست در بند حجاب بهشت بماند از بند حجاب بهشت خود را  
رها کرد و به زمین آمد و سلوک با بلا کرد تا به مقام خلیفه الهی دست پیدا کند  
جواب هدهد: تو راه را گم کرده‌ای، غایت سلوک عارفان این نیست که در زمین  
بهشت را از دست بدهی و به بهشت آخرتی دست پیدا کنی بلکه غایت این است:  
یا غایه آمال العارفین یا منی المحبین یا غیاث المستغیثین، باید به خود او بررسی

جمله معشوقست و عاشق پرده‌ای زنده معشوقست و عاشق مرده ای  
تو بمیری و معشوق در تو زنده شود تو نباشی و او در تو " فعال لما یزید " شود

امام صادق علیه السلام می فرماید بهشت سمن ابدان ماست نه جان های ما  
بهشت با همه عرض و طولش قطره ای خرد در مقابل حضرت حق است .دنبال  
توحید صمدی باش. فطرت ما تجلی ذات خداوند است این فطرت جز با خود

ذات و بی نهایت آرام نمی شود.

الهی دندان دادی نان دادی جان دادی جانان بده

کل دیدن یعنی نظر از ماهیت برداشتن و حقیقت توحید در تمام اشیا نظام هستی دیدن و از جزئیات چشم برداشتن (هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید).

مانع سوم: در میان آب خوش خوابت ببرد قطره‌ای آب آمد و آبت ببرد

حکایت عذر آوردن بط: مرغابی نماد سالکی که اهل ظواهر است و طهارت را در ظاهر داستان می باشد می بیند و لباس سفید پوشیده و دائم الوضو و دائم الغسل و دائم الطهارت است. نماد کسانی که عمری نماز و وضو و دائم الذکر هستند و هر چه از ظواهر انسان مومن هستند را دارا می باشند و اینها حجاب آنها شده و مانع سلوک شده و نظر به باطن ندارند گمان می کنند آب تنها پاک کننده است. شراب عشق قدرتش از آب به مراتب بالاتر است این افراد لب به شراب عشق نزدند. خون بالاتر از مرتبه شراب است (اولین قطره خونی که از شهید جاری میشود همه گناهان او بخشیده میشود). افرادی با مسلک مرغابی اهل عافیت طلبی و اصلاح طلبی هستند که به ظواهر دین چسبیده‌اند. خیلی‌ها هستند که اهل نماز شب هستند ولی اهل جهاد نیستند و کسانی که اهل جهاد هستند اهل نماز شب هم هستند. افرادی با مسلک مرغابی حاضر نیستند برای عشق خود هزینه کنند و سلوک با بلا نمی خواهند. سجاده روی آب نماد کرامت است و سالک نباید اسیر کرامت شود.

جواب هدهد: همین آب آتش تو شده و حجاب توست، آبی که به آن دلخوش کردی آبرویت را برده، در ابتدای کار برای یقظه باید خود را بشویی و آبی به سر و رویت بزنی ولی برای ادامه راه اینها دیگر اولیات است تا کی می‌خواهی بنشینی و آدم‌های ناپاک را ببینی. این جهان مانند قطره آب است و دارد جلوه‌گری می‌کند

که حتی اگر آهن کنار او باشد آن را خراب می کند و زنگ میزند آب بی بنیاد است

مانع چهارم: شاه دنیا فی المثل چون آتش است دورباش از وی که دوری زو  
خوش است

حکایت عذاب آوردن باز: مانعی که در این حکایت بیان شده دلخوش کردن  
سالک به عناوین و القاب دنیای مانند پست و مقام می باشد، شیطان در هر کسی  
از راه خودش وارد می شود و با ظرافت های بسیار. همه افتخار باز این است که  
روی دست پادشاه می نشیند و همین که در کنار پادشاه باشد برای او کافیست

جواب هدهد: گرفتار ظاهر مباح پادشاهان همه شبیه دارند سر سفره خدا  
بنشین که همتا ندارد. کسانی که دنبال مقام دنیای هستند همیشه دچار اضطراب  
اند.

مانع پنجم: هر که را بوییست اورنگی نخواست زانکه مرد گوهری سنگی نخواست  
حکایت عذر آوردن کبک: کبک در این جا مظهر دلبستگی به مال و منال و سکه  
و دینار دنیا می باشد پرنده ای که در دل کوه زندگی می کند و با معادن سر و کار دارد و  
سنگریزه میخورد. کبک در دل کوه دنبال معدن می گردد و دل به سنگ های  
رنگین تزیینی و قیمتی بسته

عشق هایی که از پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

این افراد اسیر ظواهر دنیا شده اند. طبع بلند داشتن نشانه ثروت است نه مال  
دنیا.

ای برادر تو همه اندیشه ای ما بقی خود استخوان و ریشه ای

یکی از راههای داشتن طبع بلند درک دعای عرفه است، انسان باید بداند که  
خودش معدن است و خود را بشناسد

جواب هدهد: حال نداری بیای قله قاف عذر بدتر از گناه می آوری، هر کس آرزو دارد به کمال برسد نباید دل به رنگ ها بدهد. به جای دل دادن به گوهر دل به جوهر بده، اگر بهشت شیرین است بهشت آفرین شیرین تر است

مانع ششم: سایه تو گر ندیدی شهریار در بلا کی ماندی روز شمار

حکایت عذر آوردن همای: سلطنت طلبی، حب مقام و جاه طلبی یکی دیگر از موانع سیر و سلوکی می باشد، همت همای بالا است مانند پرندگان دیگر اسیر ظواهر ناچیز نیست و به چیزهای کوچک دلبسته نیست بلکه بالاتر می خواهد؛ مقام و ریاست. حتی شده سختی و رنج هم در این راه میکشد جاه و مقام ذلتی برای انسان می آورد و عمری باید چاپلوسی دیگران را بکند تا به مقامی برسد

جواب هدهد: تو چرا دلت را به استخوانی خوش کرده ای؟ در این دنیا همه چیز فانی است و همه چیز حساب و کتاب دارد حتی حلال آن

مانع هفتم: هست دریا چشمه ای از کوی او تو چرا قانع شدی بی روی او

حکایت عذر آوردن بوتیمار: بوتیمار مرغیست با گردن دراز تشنه بر لب دریا می نشیند و از بیم اینکه آب دریا تمام شود هرگز از آب نمی خورد، داستان زاهدان افراطی که بیهوده دنیا را بر خود تنگ گرفته اند. نمودار اهل هزن و گرفتار مراتب احوال هستند که چشم در دریای دل نهاده و بر امواج احوال نگرانند و اگر از این دریا قطره ای کم شود و حالتی روی ندهد از غیرت کباب می گردند و در مجموع بوتیمار ابن السبیلی است که در یک منزل توقف کرده و تلقی درستی از توحید ندارد و عزمی هم برای رسیدن حضرت سیمرغ در جانش نیست، زاهدی که ریاضت باطل می کشد چون اصل ریاضت همان ریاضت شرعیه است. افرادی که بی جهت غم و غصه می خورند دغدغه گرانی و وضع اقتصاد و تربیت فرزند دارند، مومن واقعی آرامش خاصی دارد چون به دریای بیکران حضرت حق وصل است. نگرانی و دغدغه های بی خود با همدردی با مردم فرق می کند. به فضل و رحمت

الهی باید دلخوش باشیم دنیا زمانی برای مومن زندان است که درک اولیاءالله  
نباشد وقتی درک اولیاءالل

ه باشد بهشت می شود . ( این جا منظور از دریا دنیا است). بعضیها سوءظن به  
خدا دارند و مدام میگویند ما شانس نداریم

جواب هدهد: دل بستن به دنیا تو را غرق می کند (دنیا زیباست ولی زیبایی ظاهر را  
چه سود). چیزی به نام دنیا وجود خارجی ندارد در واقع دنیا از خدا غافل شدن  
است و تعلق به هر چیزی، دنیا است

مانع هفتم: هر دلی کز عشق زرگردد خلل در قیامت صورتش گردد بدل

حکایت عذاب آوردن کوف: جغد دور از آبادی و در خرابه ها زندگی می کند و در  
شب بیرون می آید و به عزلت نشینی معروف است. سالکی که گرفتار اشتباه در  
سلوک شده و فکر می کند باید ترک جامعه کند و عزلت بنشیند و ذکر می گوید و به  
چیزی کار ندارد، گرچه سالک خلوت حقیقی می خواهد و با عزلت فرق دارد) خود  
در میان جمع و دل در جای دیگری). جغد می گوید من کجا سیمرغ کجا گنج و  
ویرانه برای من کافیست

جواب هدهد: دنیا برای کافران زینت داده شده ، کسی که زرق و برق دنیا را  
می طلبد و هنوز آثار کفر در درون وجود دارد البته تعلق به مال سرزنش دارد نه  
خود مال

مانع هشتم : پای در ره نه ،مزن دم ؛ لب بدوز گر بسوزند اینهمه تو هم بسوز

حکایت عذر آوردن صعوه: صعوه نماد حقارت و کوچکی و ضعف و بی دست و  
پای و ناتوانی است. نمودار کسانی که به بهانه ضعف طالب دیدار حق نمی شوند،  
بهانه آنها سستی و ناتوانی است و جبران آن همت بلند است. پرنده با بال پرواز  
می کند سالک هم با همت خود. گرچه خاک کجا و رب الارباب کجا ؟ اما باید کاری  
کنیم تا جذبه عشق شامل حال ما شود . عزم خود را جزم کنیم، راه نزدیک میشود



و توفیق از جانب حق متعال می رسد. راه سخت و مسیر دشوار و بدون جذبه عشق راه به پایان نمی رسد. صعوه می گوید چون نمیتوانم به سیمرخ برسم مثل من مثل حضرت یعقوب است که دنبال یوسف در دل چاه می گردد. حالا من بروم تا ببینم محبوب من چه کسی است؟ یعنی لقمه اندازه دهان خودم بر دارم هر چیزی که نفس من آن را می طلبد.

جواب هدهد: همه باید در این راه بسوزند و توهم بسوز، همت کن کناره گیری از سلوک نکن، برخیز.

آیه ۲ سوره عنکبوت؛ سلوک همراه با بلا هرچه غیرت در کلمه غیر است و هرچه بلا در بله و هرچه خیر در کلمه خیر است. اگر صعوه هستی و کوچک و ناتوان باز هم بیا، جذبه عشق چنان خواهد کرد که تو به محبوب خواهی رسید.

استاد معظم: استاد حلویان

معرفت جو: شیوا توحیدی

شرح منطق الطیر - دوره مربیگری جلسات 1 تا 15